

نقدی از "دیگر-ایران" شناسی انگلیسی‌ها

محسن خلیلی *

در قرن نوزدهم میلادی، ایران "موضوع شناسایی" قرار گرفت:
۱. ایران معبری استراتژیک برای نگاهبانی از هندوستان محسوب می‌شد؛
۲. ایران نمی‌بایست برای دشمنان انگلستان تبدیل به راهرویی می‌شد که از طریق آن بتوانند به منافع بریتانیا در هندوستان ضربه بزنند.
بنابراین، رفتار سیاسی و دیپلماتیک ایران می‌بایست کنترل می‌شد. برای کنترل رفتار سیاسی و دیپلماتیک ایرانیان، آنچه ضروری به حساب می‌آمد آن بود که تاریخ، تمدن و فرهنگ کشور ایران می‌بایست مورد و موضوع شناسایی قرار می‌گرفت. نگارنده با خوانش کتاب‌هایی از جرج کرزن، جیمز فریزر، پرسی سایکس، آرتور هاردینگ، ریدربولارد و دنیس رایت که همگی در انگلیسی بودن مشترک هستند، می‌خواهد با تکیه بر برداشت ادوارد سعید، شرق شناسی انگلیسی‌ها را مورد کند و کاو قرار دهد.
به نظر می‌رسد جوهر شرق‌شناسی غربیان، عبارت از "تثبیت آقایی و برتری غرب بر شرق" است؛ و این نکته پذیرفتنی است که شرق‌شناسی به مثابه یک علم، تنها وقتی پدید آمد که غرب خود را چیره و مالک عالم دانست و با تکیه بر برتری موقعیت خویش و موضع فرادستانه، نمی‌خواست این هژمونی را از دست بدهد. شرق به مثابه یک "دیگر" یا *other* دنیای غرب، از یک تفکیک صرف جغرافیایی نابرابر میان فقر و ثروت به زنجیره‌ای از توجهات حساب شده و معطوف تبدیل می‌گردد. معادله حقارت شرق در برابر برتری غرب، از آن جا شکل می‌گیرد که دلیل چیرگی، عبارت از دانش

و معرفت کشوری نسبت به کشور دیگر است. سیاحان و سفرنامه‌نویسان، نقش میانجی فهم "دیگری فرهنگی" را ایفا کرده‌اند. این سفرنامه‌نویسی‌ها و خاطره‌نگاری‌ها به ویژه برای تمدن غرب، مهم‌ترین واسطه درک دیگری و ابزار ساختن دنیایی از دیگر بودگی‌ها بر مبنای غرابت و اعجاب بوده‌اند؛ دنیایی که غرب آن را ساخت تا در آینه آن، خودش را بشناسد، بسازد و بر صدر نشاند.

کلیدواژه‌ها: انگلیسی‌ها، ایران‌شناسی، ایرانی‌ها، سفرنامه‌ها.

۱- طرح مسأله

کشور ایران از زمانی در سیاست خارجی انگلستان اهمیت راهبردی یافت که به عنوان یک معبر استراتژیک در راستای دست‌اندازی به هندوستان، مورد توجه کشورهای رقیب بریتانیا قرار گرفت. به ویژه آنکه، هم فرانسوی‌ها و هم روس‌ها، به ایران به عنوان کشوری ضعیف که هیچ‌گونه قوام و دوام ساختاری ندارد نگاه می‌کردند و معبر ایران را برای تصرف هندوستان، آسان‌ترین و قابل دسترس‌ترین راه می‌پنداشتند. بنابراین برای انگلستان، ایران خاکریز مهم و بسیار استراتژیکی شد که زان پس، به عنوان منطقه حایل امنیتی میان هندوستان و قدرت‌های تازه نفس و طمعکار رقیب قرار می‌گرفت. از یک سو، چون هندوستان رگ حیات انگلیسی‌ها محسوب می‌شد، خود به خود، ایران اهمیت می‌یافت و گرنه کشوری مهم محسوب نمی‌شد؛ و از دیگر سو، برای کنترل رفتار سیاسی و دیپلماتیک ایرانیان، می‌بایست تاریخ و تمدن و فرهنگ کشور ایران مورد شناسایی قرار می‌گرفت. به همین دلیل، از اوایل قرن نوزدهم میلادی، ایران "موضوع شناسایی" قرار گرفت. نگارنده در این مقاله، از دیدگاهی معرفت‌شناسانه (۱) به قضیه نگریسته و با برجسته‌سازی سیاق و سبک ایران‌شناسی انگلیسی‌ها، خواسته است سبب و دلیل "نگاه ویژه" به "دگر" یا "غیر" ایرانی را دریابد. در این مقاله، ایران‌شناسی شش انگلیسی از خلال برخی مکتوباتشان به نقد و بررسی کشانده شده است:

۱- جرج ناتانیل کرزن (۱۸۵۹ تا ۱۹۲۵ م) که به نایب‌السلطنه‌گی هندوستان و وزارت امور خارجه بریتانیا دست یافت و کتاب "ایران و قضیه ایران" را در سال

۱۸۹۰م. به رشته تحریر درآورد.

۲- جیمز بیلی فریزر (۱۷۸۳ تا ۱۸۵۶ م) بازرگانی دانشمند که برای دولت بریتانیا دست به سفرهای دیپلماتیک می‌زد و کتاب "سفر زمستانی" وی که به سال ۱۸۳۷م. در لندن چاپ شد، حاصل مسافرت به ایران در سال‌های ۱۸۳۳ و ۱۸۳۴ م. بوده است.

۳- پرسی مولسورث سایکس (۱۸۶۷ تا ۱۹۴۵م) که در جنگ جهانی اول، فرماندهی پلیس جنوب را به عهده داشت و کتاب "ده هزار میل در ایران یا هشت سال در کشور شاهنشاهی" را به سال ۱۹۰۲ م. به رشته تحریر درآورد.

۴- آرتور هاردینگ (۱۸۵۹ تا ۱۹۳۳م) که بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ م. وزیر مختار بریتانیا در ایران بود و کتاب خاطراتش را به سال ۱۹۲۸ م. نگاشت.

۵- ریدر بولارد (۱۸۸۵ تا ۱۹۷۶ م) سفیر کبیر انگلستان در ایران طی ایام جنگ جهانی دوم بود و دو کتاب وی به سال‌های ۱۹۶۱ م. و ۱۹۹۱ م. به چاپ رسیدند.

۶- دنیس آرتور هپ ورت رایت (۱۹۱۱ تا ۲۰۰۲م) که کاردار و سپس وزیر مختار بریتانیا در تهران بود و دو کتاب وی به سال‌های ۱۹۷۷م. و ۱۹۸۵م. در لندن چاپ و نشر شده است.

پرسش بنیادین نگارنده نه از باب چرایی، بلکه از باب چگونگی است؛ زیرا نظریه‌ای که برای توصیف ایران‌شناسی انگلیسی‌های عصر قاجار گزینش شده، مبتنی بر روایت ادوارد سعید از پیوند دانش و قدرت/ آمریت و اطاعت فوکو است. بنابراین پرسش اصلی آن است که ایران‌شناسی انگلیسی‌های عصر قاجار واجد چه ویژگی‌هایی بوده و چه نوع شناسایی را از موضوع شناخت، در می‌افکنده است؟ پاسخ نخستین آن است که به نظر می‌رسد: "دیگر - ایران‌شناسی" بریتانیایی‌ها، نوعی تصویرسازی برای توصیف وضعیتی است که به طرز بنیادین برای موجه نشان دادن یک پیوند مبتنی بر فرادستی در حال شکل‌گیری است. نگارنده از روش و شیوه توصیف، مقایسه و تحلیل برای آزمون فرضیه بهره می‌گیرد.

۲- درآمد

شناخت‌شناسی یا نظریه‌های مربوط به شناسایی، وسیله کسب معرفت، حدود و وسعت

شناسایی و نیز مقیاس‌ها و ملاک‌هایی را که از آن طریق می‌توان با اطمینان درباره حقیقت یا خطای شناسایی داوری کرد، کشف می‌کنند(۲). در هستی‌شناسی قرون وسطایی، ملاک‌های ارزیابی انسان در بیرون از خودش قرار داشت، ولی در دوران مدرن همه این ملاک‌ها به یک سوژه یعنی "انسان" فاعل شناسا، تقلیل یافتند و انسان ملاک همه چیز شد. در چنین دورانی، انسان می‌توانست ارزش‌ها و هنجارهای خودش را خلق کند و در عین حال این توانمندی همزمان را می‌یافت که قوانین طبیعت را کشف و سپس با توسل به آن، حتی طبیعت را دگرگون کند(۳). سوژه، ابژه را می‌آفریند و ابژه، چیزی است که سوژه آن را در برابر خود قرار می‌دهد و به آن تعین می‌بخشد. عالم جدید با سوژ کتیویته قوام می‌یابد و سوژه، فاعل خودبنیاد شناسایی و مبنای عمل قرار می‌گیرد(۴). در نسبت خاص میان پژوهنده و اموری که در آن پژوهش می‌شود و یا در نسبت میان فاعل شناسایی و متعلق آن، فاعل شناسایی هیچ تعلق به ابژه ندارد، بلکه آن را پیش روی خود قرار می‌دهد تا با روش‌های مقرر علمی آن را بشناسد و در حیطه علم درآورد(۵). در این میان از التفاتمندی نیز به طرز معلوم سخن به میان می‌آید؛ زیرا شیئی که مورد شناسایی قرار می‌گیرد از این جهت شناخته می‌شود که مورد توجه و التفات شناسنده واقع می‌شود و اگر "قصد معنادار و جان گرفته" شناسنده نبود محال بود امری شناخته شود. اموری که شناخته می‌شوند - و شاید به طرز خاص هم فهمیده و درک می‌گردند - تنها به آن دلیل مورد شناسایی قرار می‌گیرند که در محیط انسانی محصور و محاط می‌شوند. بنا به یک تعبیر:

سنگ چخماق تراشیده عصر حجر ... شیئی فرهنگی است که دارای معنی است؛ زیرا صورتی که به آن داده شده التفات هنرمند است(۶).

به ناچار، شناخت، همزاد قدرت و استیلا می‌شود و به همان دلیل ما ایرانیان، چون غرب و غریبان را از همان آغاز برخورد، مستولی و مسلط دیده‌ایم، عقلاً و منطقاً نمی‌توانستیم آنان را در حدود قدرت خود محدود کنیم؛ زیرا از هر حیث، چنان به آنان نیازمند شدیم که فرصت و توان نگاه ابژکتیو(۷) به غرب را در خود نیافتیم. مفهوم شرق و غرب از حیث چیرگی و سلطه‌پذیری، آفریده شد و شرق، متعلق یا ابژه شناخت غرب گردید:

شناخت غرب از شرق، شناخت ابژکتیو است؛ اما شناخت ما از غرب، شناخت اول

است ... شرق شناسان از ما چیزی نیاموخته‌اند، بلکه در باب علوم و فرهنگ و ادب و اعتقادات ما پژوهش کرده‌اند(۸). آنها تاریخ ما را متعلق پژوهش خود قرار داده‌اند و تا چیزی در تملک و تصرف و در حدود قدرت و اختیار کسی در نیاید، متعلق پژوهش او نمی‌شود(۹).

برداشت و درکی فوکویبی به روایت ادوارد سعید، نشان می‌دهد که جوهر شرق شناسی غربیان، عبارت از "تثبیت آقایی و برتری غرب بر شرق" است(۱۰). و این نکته پذیرفتنی است که شرق شناسی به مثابه یک علم(۱۱)، تنها وقتی پدید آمد که غرب خود را چیره و مالک عالم دانست و با تکیه بر برتری موقعیت خویش و موضع فرادستانه، نمی‌خواست این هژمونی را از دست بدهد:

شرق شناسی، نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است(۱۲).

بنا به یک تعبیر، شرق شناسی موجد سلسله‌ای از علایق می‌شود که از طریق ابزارهایی چون اکتشافات محققانه، تجدید ساختار زبان‌شناسانه، تحلیل روانکاوانه توصیف اجتماعی و دورنمایی، نه تنها به آفرینش، بلکه به نگهداشت مفهوم شرق برای غرب می‌پردازد. آگاهی‌های سوگیرانه و علاقه‌مندانه یک غربی که توالی زمانی نیز یافته است، آرام آرام وی را در موضعی قرار می‌دهد که به او تلقین می‌شود به قدرتی متعلق است که تاریخاً و صورتاً در شرق، منافع معینی از نوع پیوند استیلاجویانه و استیلاشونده‌گی برای خود قایل است. این موضوع، به تدریج تبدیل به نوعی خواست، نیت و یا قصد و درک و در برخی از موارد، کنترل، ساخت‌وساز و حتی شخصیت حقوقی بخشیدن به دنیایی آشکارا متفاوت یا جا به جا شده و جدید است(۱۳):

شرق شناسی، گفتمانی است که شرق غریبه، احساسی و بیگانه را به عنوان پدیده‌ای قابل درک و فهم در درون شبکه‌ای از طبقات، جداول و مفاهیم معرفی می‌کند که به وسیله آن شرق به طور همزمان، تعریف و کنترل می‌شود. شناختن همان مطیع ساختن است(۱۴).

۳- متن

۳-۱- سر ریدر بولارد

بولارد زمانی در ایران سفیر کبیر انگلستان بوده که جنگ جهانی دوم با شدت و حدت و هرچه تمام‌تر، جریان داشته است و انگلیسی‌ها، در موضع ضعف قرار داشته‌اند. وضعیتی این چنین که شکست را نوید می‌داده، شاید در ذهن وی به قدری موثر واقع می‌شده که او را وادار می‌کرده است همواره به ایرانیان تهمت بزند و بد و بیراه بگوید. در تحلیل روان‌شناختی از مردم ایران معتقد می‌شود که به طور کلی ایرانیان، اسطوره‌پرور و قهرمان‌پرست هستند و هیتلر پیروز را به جای رستم نشانده و گفتارهای ستیزه‌جویانه و تحریک‌کننده رادیو برلین را خوش داشته‌اند (۱۵). در حالی که به زعم وی، یک ایرانی اگر می‌خواست گفتارهای معتدل و صحیح بشنود، می‌بایست به رادیو بی‌بی‌سی گوش کند. وی از مظالم تاریخی روس‌ها و انگلیسی‌ها هیچ سخن نمی‌گوید و واکنش یک ملت را به پیروزی‌های برق‌آسای دشمن دشمنان، اصلاً در حیطه قضاوت خود وارد نمی‌کند. بدون درنگ می‌گوید اشغال ایران، کار خود ملت ایران بوده که نه می‌خواسته و نه می‌توانسته است امور داخلی خود را مستقلانه در دست گیرد. بنابراین انگلیسی‌ها حق داشته‌اند ایران را اشغال کنند و این ایران بوده که از انواع و اقسام نعمت‌های ناشی از اشغال برخوردار شده است (۱۶). وی نقشی تاریخی و پدرا نه برای انگلستان در پیوند و نسبتش با ایران و ایرانی قایل است و بریتانیا را ملزم به تأمین خواسته‌های مشروع تمام مردم ایران می‌داند، سعادت ایرانی را از اهداف انگلستان می‌شناسد و به عنوان نمونه، انجمن‌های ایالتی و ولایتی را اکیداً توصیه می‌کند (۱۷)، ولی هیچ اشاره‌ای به منافع مالی انگلستان در تجزیه احتمالی ایران نمی‌کند. استخدام میلسپو را ناشی از اشتغالات سیاسی و نظامی انگلستان و روسیه در ایران دوران جنگ جهانی دوم می‌داند، ولی هیچ اشاره‌ای به نفرت تاریخی و ترس مدام ایرانی‌ها از آن دو کشور نمی‌کند (۱۸). و با مودی‌گری فراوان، دلیل دخالت و سیطره انگلستان را در مسائل مربوط به نفت ایران، نه نیاز نیروی دریایی انگلستان به نفت به واسطه تغییر سیستم سوخت از زغال سنگ به نفت، بلکه به کفایت نداشتن حکومت مرکزی و بی

قدرتی حکام محلی منتسب می‌کند(۱۹). آنچه معلوم است اینکه در ذهن و زبان وی، کمتر جایی برای آزادی عمل و خودمختاری برای دولت و ملت ایران هست ولی مهم، منافع آنی و آتی انگلستان است. به همین دلیل، نیاز به یک ایران آرام و ساکت دارند تا در امنیت ناشی از ترس و وحشت بتوانند به سادگی، منفعت خود را حاصل کنند:

من موقعی که قوام السلطنه نخست وزیر شد، عین جمله اسپرینگ رایس (بریدن گوش سه نفر از نانوهارا) را به او یادآوری کردم تا شاید برای رهایی از مشکل نان، راهی پیش پایش بگذارم(۲۰).

نزد ذهن وی، تنها ملاک و معیار مستحسن برای زندگی، شیوه انگلیسی‌هاست؛ بنابراین تقویم شمسی چرند خوانده می‌شود، تعداد ایرانیانی که با معیارهای انگلیسی بخواند معدود است، از ازدواج یک دختر انگلیسی با یک ایرانی اظهار تأسف می‌شود و ایرانی‌ای فهیم و خدیم تلقی می‌گردد که شاگرد ادوارد براون باشد(۲۱):

ای کاش می‌شد تمام دولتمردان، نمایندگان مجلس و مقامات ایرانی را برای این که یاد بگیرند چگونه کاری را درست انجام دهند، در این کارگاه‌ها گذاشت(۲۲).

در این قیاس، البته آن چیزی که فراموش می‌شود این است که از موضع یک بیگانه، می‌توان خیلی سخن‌ها گفت و ایرانی را نیازمند سیاهه‌ای از مسائل دانست که می‌بایست فقط و فقط انگلیسی‌ها به عنوان پدرسالاران فهمیده و صالح، مسئول پیاده‌سازی آن در ایران شوند(۲۳). به عنوان نمونه در باب اصلاحات کردستان، امنیت در آذربایجان و خراسان، ایران مشاور خارجی می‌خواهد یا نه، قیر برای راه‌ها، نمایندگان سیاسی دولت‌های خارجی در ایران، کمبود گندم و شکر و بسیاری از مسائل ریز و درشت دیگر. در ذهن و قلم وی، ایرانی نه تنها لیاقت، بلکه حق هم ندارد که خود فکر کند و برنامه بریزد. بنابراین، راه حل وی متبخرانه و مشحون از هیچ شمردن "دیگری" است:

من همچنان حیرانم که چرا معدود ایرانیان صادق خودکشی نمی‌کنند(۲۴).

در بسیاری از قضاوت‌هایش، افزون بر تفاخر و خود برتربینی، نوعی فراموشی نیز مشاهده می‌شود که در آن، چهره یک ملت فقیر مورد هجوم نیروی خارجی، مخدوش

می‌گردد. صفاتی را که به طرزی به شدت منفی برمی‌گزیند، خصلت و عادت و رسم تلقی می‌کند و اصلاً جایی برای عارضی بودن آن باقی نمی‌گذارد و حتی این تصور بدیهی را مطرح نمی‌سازد که اگر رویه و رویه‌خشن و نابهنجار بهره‌گیری از یک کشور پدیدار نمی‌شد، آیا ایران متصف به همان صفات می‌بود و باقی می‌ماند؟

۲-۳- سردنيس رايه

ایران‌شناسی دنيس رايه، مشحون از روايت رخدادهاي تاريخي در تاريخ معاصر پيوندهاي ايران و بریتانیا و مشتمل بر قضاوت‌هاي منصفانه و وصف‌هاي جانبدارانه است. اما به هر حال به زعم او، ايران دور افتاده، افسانه‌اي و دور از دسترس (۲۵) که آگاهی‌هاي بسيار کمی از آن نزد انگلیسی‌ها وجود داشت (۲۶) آن قدر انگیزه و علاقه برمی‌انگیخته است تا بریتانیایی‌ها نتوانند از علایق و منافع خود چشم‌پوشي کنند (۲۷):

منافع جديد انگلستان در ايران در تعليماتي که تا هنگام عزيمتش از لندن به اوزلي داده شد کاملاً مشهود است. "برای کسب اطلاعات دقيق در باب ذخاير نظامی و مالی ايران، توليدات عمده، وضع کشاورزی و فنون مکانیکی، و همچنين هر نوع اطلاعات موثق در باب رفتار، عادات و رسوم، عايدات، کسب، تاريخ و باستان‌شناسی ايران" (۲۸).

بنابراین، شرق افسانه‌ای، افزون بر مخاطره‌ها و رنج‌ها، ویژگی فسونگرانه نیز داشته و غربیان را بر آن می‌داشته است که دست به تصرف بزنند. بنابراین در پیوند مبتنی بر قدرت و عظمت با سويه دیگر که ضعیف است، می‌بایست با توجه به گوناگونی و ناهمزمانی منافع، از شیوه‌های تحقیر، غلبه، به حال خود گذاشتن و توجه افراطی بهره گرفت تا جایی که در دسرهای گوناگون برای چگونگی و کیفیت تشریفات دیپلماتیک (۲۹) مبتنی بر تحقیر؛ و چشم‌پوشي لندن از ايران هنگامی که در اروپا، ناپلئون شکست خورده بود و دیگر انگلستان برای ممانعت از نفوذ فرانسه در هند و ايران، نیازی به ايران نداشت (۳۰)، مبتنی بر چشم‌پوشي و واسپاری به حال خود بوده است؛ تا جایی که در دوره‌ای از روابط ايران و انگلستان، به زعم رايه، نیازی به یک سفیر نیرومند نبوده و همان کسی که در حد کاردار بوده، امور را رتق و فتق می‌کرده است (۳۱). وگرنه هنگامی که در ايران نفت کشف شد و انگلستان نیازی حیاتی به آن

داشت، انگلیسی‌ها نیاز و اعتقادی به حاکمیت کامل و تام دولت ایران نداشتند و بیشتر خود را با خان‌های بختیاری سرگرم می‌کردند (۳۲). قضاوت رایب مبتنی بر این نکته است که ایرانی‌ها از یک سو حق داشتند که از انگلیسی‌ها بخواهند رفتاری تحقیرآمیز با آنان نداشته باشند؛ و از دیگر سو، نزد ذهن ایرانی، برخی فرنگی‌ها، عجایب بی‌ضرر (۳۳) و برخی دیگر، عجایب مضر بودند که انواع و اقسام امتیازها را داشتند و به مثابه نقش و خاطره‌ای زیانبار در روح و ذهن آنها لانه کرده بود: حقوق برون مرزی و دادگاه‌های کنسولی، نگهبانان سوار، حق تیول و تمبر و اسکناس و تلگرام انگلیسی، خدمت قرنطینه انگلستان، پایگاه‌های دریایی در جزایر ایران، نمایندگی سیاسی در بوشهر، شرکت نفت در خوزستان و آقایی انگلستان در خلیج فارس (۳۴). هنگامی که به قضاوت درباره صفات ایرانیان می‌پردازد، خود در دو دام، گیر می‌کند: از یک سو دچار همان کژفهمی‌هایی می‌شود که وی مصر است از تفاوت‌های ناشی از زبان و دین و شیوه زندگی برخاسته است، ولی او نیز در قلم‌فرسایی‌اش آنها را نادیده می‌انگارد. آیا جهل با بی‌سوادی تمایز ندارد؟ آیا در کشوری که به زور و غلبه در دام بیگانه افتاده، راه دیگری برای فرمانپذیر ساختن افرادی که نمی‌خواهند مطیع باشند، وجود دارد؟ آیا صرف نظر از دوران صفویه، وجود فلاسفه و علما و فقهای بلند مرتبه دوران قاجار، نشان از نبود روح بحث و تحقیق است؟ آیا کشتن گریبایدوف نیز با طماعی و پول‌پرستی هم‌پیوند بود؟ اما به هر حال، مکتوبات دنیس رایت دست کم واجد این ویژگی مثبت است که گاهی اوقات عادلانه و نه از سر زیرکی، به داوری در باب چرایی تمایز صفت‌ها و رفتارهای ایرانیان با فرنگیان بپردازد و اجازه ندهد عنان قلم، یکسر در چنبره ذهنیتی قرار گیرد که به پیوند ناعادلانه و چیرگی طلبانه یکی بر "دیگری"، مصرانه باور دارد. از دیگر سو، به هر حال وی یک بریتانیایی است که به نحوی می‌خواهد پیشینه بدرکدار انگلیسی‌ها را در ایران توجیه کند. این موجه‌سازی را ما به عنوان یک ایرانی نمی‌توانیم نادیده انگاریم؛ زیرا نمی‌توانیم از او بخواهیم که عین ما فکر کند. چون در آن هنگام دیگر با دنیس رایت مواجه نیستیم. بنابراین همین نکته را می‌بایست پاس داشت که به نحوی عادلانه و بی‌طرفانه می‌خواهد برخی ظریف‌کاری‌ها را در روابط ایران و انگلستان از منظری دیگر به بررسی بکشد.

۳-۳- سرپرسی سایکس

تصویر مشرق زمین در ذهن سایکس در ایام طفولیت، با «تعدادی نخل خرما، بیابان، صحرائی مسطح و ریگزار» (۳۵) همراه بوده ولی به محض آن که برخوردی نزدیک با شرق داشته، آن تصویر ذهنی را جرح و تعدیل نموده است. وی خود را شیفته و فریفته سفر به «خطه عجیب و غریب» (۳۶) تلقی کرده، ولی بدون درنگ از یاد نبرده که «ایران به مثابه سد آهنین در برابر یورش به خطه زرخیز هندوستان» (۳۷) بوده است. بنابراین خواننده نکته سنج بدون درنگ می‌پذیرد که «مأموریت بسیار خطرناک وی برای شناسایی ترکمن‌ها» (۳۸)، نه تنها از جانب انجمن سلطنتی جغرافیا، بلکه برای کل منافع بریتانیای کبیر مهم بوده و گامی در جهت تحکیم چیرگی کشور قوی بر کشور ضعیف محسوب می‌شده است. وی نیز همانند انگلیسی‌های دیگر، هم به وصف‌های خشتی می‌پردازد، هم قضاوت‌های جانبدارانه را مطرح می‌نماید و هم شجاعانه دست به داوری‌های منصفانه و جوانمردانه می‌زند. می‌گوید ایرانی فکر می‌کند که فرنگی حیوان عجیب و غریبی است، اشیائی را که ایرانی بی‌اهمیت می‌شمرد، ویژگی باستان‌شناسی شرق‌شناسانه انگلیسی‌ها سبب‌ساز اتباع آنها برای موزه بریتانیا می‌شود (۳۹). شگفتی خود را از «پلو و چلوی عالی ایرانی» و متفاوت بودن حیوانات اهلی انگلستان و ایران (۴۰) مخفی نمی‌کند. ولی با گفتن این نکته که در «کشوری مانند ایران که وقتی نظم و قانون در آن نباشد تفنگ مارتینی خان، معنأ پادشاهی می‌نماید» (۴۱)؛ وارد فضایی از داوری‌ها می‌شود که می‌توان از آن هم انصاف و هم جانبداری را بیرون کشید. نمی‌توان با سایکس موافق بود و ضدیت ایرانیان را با کمپانی لینچ انگلستان، «تعصب» (۴۲) نامید و نمی‌توان در میان رجال ایرانی فقط فرمانفرما را ستود که بر اثر جدیت و کوشش‌هایش هیچ ایرانی را دیگر جرأت آن نبوده است که به حقوق رعایای بریتانیا تجاوز کند (۴۳)؛ بلکه شایسته‌تر آن است که از چیستی ماهیت و حیطه حقوق رعایای بریتانیا در خاک کشوری که متعلق به آنان نیست بپرسیم و خواهان پاسخ مکفی و مستدل شویم. حقوقی که گاهی اوقات بسیار بی‌ادبانه و درشت‌خویانه مورد امعان نظر قرار می‌گیرد:

سکنه محل که گویا اسم فرنگی به گوش آنها نرسیده بود با ما به طور خوف و

رجاء رفتار می نمودند و بیشتر از ما گریزان بودند و ما برای آن که به آنها بفهمانیم که مفت و رایگان چیزی نمی خواهیم، چند رویه به آنها نشان دادیم، ولی متأسفانه این تدبیر هم سودمند واقع نگردید. من هر چه سعی کردم به چند نفر از آنها ثابت کنم که از ما کسی با آنها خصومت و عداوتی ندارد، نتیجه‌ای نخشید و سردسته آنها که قیافه بدی داشت روی خوشی نشان نداد تا بالاخره یک نفر از همراهان ما از جا برجست و با پشت گردنی او را به نهر انداخت و حضار پس از مشاهده این وضع فوراً آنچه آذوقه لازم بود تهیه نمودند. شاید بعضی از قارئین عظام اعتراض نمایند که تشدد و خشونت موردی نداشته است، ولی اگر معترضین خود را در آن نقطه دور دست بی خوراک و آذوقه، به جای ما بگذارند مبادرت به این اقدام را جایز خواهند شمرد (۴۴).

ولی گفتار خشن او، گاهی اوقات با قضاوت‌هایی بس عادلانه و منصفانه همراه می شود که نمی توان آن را به دست نسیان سپرد: گذشته بد و وحشیانه اروپاییان را به رخ می کشد؛ از اروپاییان کسانی را که علیه ایرانیان به شیوه‌ای بد و نامقبول موضع می گرفتند، خاطیانی می نامد که خطایشان غیرقابل عفو است؛ خشونت و وحشی‌گری کشتی در میان ایرانیان را همانند فوتبال در انگلستان می بیند؛ از نبوغ ایرانی تعریف و تمجید بسیار می کند و می گوید واپس ماندگی آنان فقط از بی امکاناتی است؛ و می نویسد هنگامی که انگلیسیان در توحش می زیسته‌اند، ایرانی جماعت صاحب تمدن بوده است (۴۵). قضاوتی هوشیارانه و بدون پیشینه سایکس را نزد ذهن ایرانی، کرسی نشین می کند:

چون من برای مدتی بالنسبه طولانی در این کشور به سر برده و با هر دسته و هر طبقه خلطه و آمیزش داشته‌ام، مسلماً بیشتر از سایر جهانگردانی که با عجله و شتاب دور دنیا می روند صلاحیت آن را دارم که راجع به اخلاق و آداب مردم ایران حکمیت و داوری نمایم. تا کنون کتاب‌های متعددی از طرف بعضی اشخاص نوشته شده که چند روزی معدود، آن هم با عدم آشنایی به زبان فارسی در ایران بوده و تصادفاً با مستخدم حقه‌بازی که نظایر آنها در همه جا یافت می شود، سر و کار داشته‌اند. انصافاً باید اذعان کرد که نوشتجات این قبیل اشخاص نباید ملاک و مأخذ آداب و اخلاق عمومی ایرانیان قرار داده شود؛ چنان که رفتار عمومی مردم پاریس و لندن را هم نباید از روی تندخویی و بداخلاقی سورچی‌های این دو پایتخت بزرگ دنیا قضاوت کرد. اینجانب به

هزاران دلیل معتقد است که مردم ایران از هر جهت به کلیه سکنه مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند. ایرانیان با وجود شیوع بلائی مبرم رشاء و ارتشاء که فعلاً دولت با آن مشغول مبارزه است و با وجود نداشتن فرهنگ و آموزش و پرورش صحیح و همچنین فقدان وسایل ترقیات عصر جدید از قبیل راه آهن و خطوط شوسه، باز از با استعدادترین و مترقی‌ترین ملل آسیای غربی به شمار می‌روند و ده‌ها و نبوغ خود را هنگام مهاجرت به سایر کشورها عملاً به اثبات می‌رسانند. ایرانیانی که در بمبئی و زنگبار و حتی در جزایر دور افتاده سیکلز [جزیره سیشل] توطن اختیار کرده‌اند، شاهد زنده اظهارات اینجانب می‌باشند (۴۶).

سرپرسی سایکس، در مسافرت‌های چندگانه‌اش به ایران، به تدریج از قضاوت‌های عجولانه که دستاورد عبورهای موقتی و گذرا از کشور ما بوده، بر کنار مانده است؛ ولی به عنوان کسی که به هر حال نقشی پژوهشی - مطالعاتی برای هموارسازی جاده تسلط و تحقیر انگلستان بر ایران بازی می‌کرده، نمی‌توانسته است قضاوت‌های یکسر منصفانه از خود بروز دهد؛ زیرا طبیعی است که وی از محیطی برآمده که نیازمند چیرگی است و غلبه یافتن، خصلتی بی‌طرف نیست و نمی‌تواند همسان‌انگاری را بپذیرد.

۴-۳- جیمز بیلی فریزر

فریزر به عنوان یک تاجر، پیشقراول شناسایی است و به همین دلیل، شرق/ ایران‌شناسی وی، مشحون از قضاوت‌ها و توصیف‌های هوادارانه و یکجانبه‌ای است که نشان می‌دهد یک سوی پیوند، خواهان چیرگی ناشی از خودبرتربینی و کوچک شماری "دیگری" است. در فعل شناسایی کنه و بنه، لجاجتی خاص دارد: «دو ساعت وقت داشتن و حیف بودن ندیدن یک اثر زیبا و باستانی» (۴۷) نشان از آن دارد که وی در شناسایی موضوع شناخت و باز تعریف آن، استقامت ویژه دارد. در رفتارش با ایرانیان، قضاوت را از درون محیطی استخراج می‌کند که برای وی آشنا و برای ایرانی، غریبه است: تعزیه را تقلید از کاتولیک‌های روم می‌داند، جای حیرت می‌بیند که چرا مردم علیه قاجارها شورش نمی‌کنند، نشستن روی صندلی را در ایران، پیشرفت در بدعت‌گذاری می‌نامد، سلیقه بومی را بر نمی‌تابد و معترض است که چرا کف تالارهای ایرانی، مفروش از کریستال است، و مصرّ است که نشان دهد جامعه ایرانی در بازگشت به جامعه متمدن

ناتوان است (۴۸). می‌نویسد حتی منطق طبیعت در ایران معکوس عمل می‌کند، مثلاً کاردهای ایرانی تیز نیستند و چوب کنار آتش نمی‌سوزد (۴۹) و می‌بایست با ایرانی رفتاری را در پیش گرفت که در آن درستی و خشونت و شمشیر آمیخته شده باشد؛ زیرا هنگامی که از بازارهای ایران سخن می‌گوید آنها را مشحون از "کالا و انسان" می‌بیند؛ انگار که در منظر او هیچ تفاوتی میان آن دو نیست (۵۰). و یا آنکه، ماجرای دوربین گم شده‌اش را به سرعت منتسب به "دزدی ایرانی" (۵۱) می‌کند، حتی حیوانات را نیز معیار مقایسه می‌گیرد و چه‌چهره پرستوها را با تعارفات ایرانی یکسان می‌پندارد (۵۲). ولی به زیبایی، تفاوت و تمایز ایرانی و اروپایی را با تمثیل برخورد دو کاروان کشتی‌سوار با همدیگر نشان می‌دهد که یکی می‌پرسد: از کجا می‌آیی؟ مقصد کجاست؟ چقدر از مبدأ دوری؟ کجا می‌خواهی لنگر بیندازی؟ چه خبرهایی داری؟ ولی "دیگری" پرسش‌هایی از نوع دیگر در می‌افکند: راهی که آمده‌ای چطور است؟ فلان گردنه چطور است؟ آیا راهی که آمدید خیلی برف داشت؟ تا فلان جا چند ساعت راه است؟ (۵۳) بنابراین معلوم است در پس چنین پرسش‌هایی، قضاوتی جانبدارانه نهفته است: هنگامی که به انگلیسی‌ها می‌رسد «بار دیگر با آدم‌های خوب نشستن» را مطرح می‌کند، طاعون را بلا‌ی انسان "مشرق زمین" می‌نامد - و انگار طاعون‌های موج و کشنده بسیار مشهور اروپایی را از یاد می‌برد - قیافه‌شناسی هم می‌کند و در میان هر جمعی که می‌نشیند، آنان را "شبهه دزدان" می‌خواند (۵۴). ولی گاهی اوقات ضمن برشمردن صفات نیک ایرانی‌ها - مردمی امیدوار، خوش خلق، شوخ و زودراضی شو (۵۵) - به واسطه پیشه تجارت، مردم شناسی‌های دقیقی ارائه می‌کند که نشان می‌دهد در حد یک پیوند برابانه، ناتوان از مطرح کردن قضاوت‌های منصفانه نیست:

وضع کشاورزی خراب است، بازرگانی آشفته و راکد است، راه‌ها پراز راهزن است، امنیت جانی و مالی از میان رفته است و مهم‌تر از همه اخلاق مردم است که تابع نظام زور و تعدی‌ای شده‌اند که تمایل به دروغ و فریب و نیرنگ را پرورش می‌دهد و در نتیجه تقریباً تمام آنان قطعاً فاسد می‌شوند. همه اینها صورت می‌گیرد برای این که شرارت و نفس‌پرستی طایفه بیکاران و تن‌پروران خاندان سلطنتی را ارضا کنند (۵۶).

هنگامی که می‌خواهد توضیح دهد چرا روستاییان خراسان و دهقانان، بی‌نهایت از رفع نیازمندی‌های مسافران ناخرسنداند، اشاره به تهاجم بیگانگان و اخاذی نظامی‌ها می‌کند:

مردم ده چنان از دیدن بیگانگان وحشت‌زده می‌شوند که نخستین چیزی که به آن می‌اندیشند گریختن از چنگ کسانی است که به زور می‌ستانند... در واقع چنین می‌نماید که تحمل تعدی ذهنشان را پیریشان گردانده است؛ به حدی که از تعقل و استدلال عاجز شده‌اند (۵۷).

هنگامی که از صفات ایرانی‌ها سخن می‌گوید، به این نکته اشاره نمی‌کند که برخوردهای فردی و موردی را نمی‌توان عمومیت داد، و حتی به تفاوت‌های محیط زیست واقعی دو کشور و دو فرهنگ نیز اشاره نمی‌کند. تعمیم‌هایی از این دست، تنها نشانگر قضاوت‌های ناگهانی و موردی است، ولی وی چون در یک پیوند فرادستانه - فرودستانه قرار گرفته است، تنها راهی که دارد تحکیم و مستدل ساختن آن است تا هم از یک سو، خوانندگان همزبان و هموطنش مدام بر طبل نابرابری و چیرگی یکسویه بکوبند؛ و هم از دیگر سو، جماعت "دیگری"، به واقع تصور کند همان است که او تصویرسازی نموده است. زور و ستم و فقر و فاقه، وطن ندارد و هیچ تعهد و دلبستگی به خاک یک کشور نیز ندارد. بنابراین، آدمیانی که در چنان وضعیتی گیر کرده‌اند، در واقع از همان آغاز، زمینه را برای تحصیل و پذیرش انواع و اقسام زشتی‌ها و درشت‌گویی‌ها مفتوح گذاشته‌اند.

۵-۳- لرد جرج ناتانیل کرزن

کرزن به عنوان فردی از اشراف انگلستان، به نحوی جانبدارانه و زیرکانه، دلیل حضور شرق را در غرب، نه در نیاز فرنگیان، بلکه در احتیاج شرقیان می‌داند، اما تمایز را امری واقعی می‌پندارد:

چنین ممالکی با اختلافی کم و بیش کافی با کشور ما فرق دارند و همین عین مطلوب فرد مشتاقی است که طالب تنوع باشد. آیا هیچ گاه لطف عمامه یا دیدن هیکل مرموز چادر به سرانی که زنان‌اند و از کوچه‌های گردآلود می‌گذرند از نظر ما پنهان مانده است؟ ... آنها در زندگانی شیوه سادگی دارند. در سرزمین ما همه سر و صدا و تلاش و شتاب است و در آن جا سکوت و سکون استقرار یافته و

یادگار روزگار قدیم و دیرپاست (۵۸).

در منظر او، غربی‌ها لذت ترک عادت و ماجراجویی در سفر دارند، و در همین سفرهاست که فرنگی از عظمت تخت جمشید، مایه عبرت از قرون گذشته می‌بیند؛ و شرقی، آن را برکتی از کار بزرگانی چون کوروش و داریوش. بنابراین، حال کنونی فرنگیان در ایران دقیقاً برابر با نیک خواهانی است که می‌خواهند مجد و عظمت را یادآوری کنند و شرقی را با "خود" و هویت تاریخی‌اش، آشنا گردانند؛ زیرا به زعم وی حتی دوران انحطاط غرب بهتر از وضع نکبت بار برخی شهرهای ایران کنونی است (۵۹). بنابراین، انگلیسی‌ها به زعم وی می‌خواهند به عنوان ناجیانی وارد عمل شوند که اقدامات نجات بخش آنان در پیوند با ترقی و تعالی ملت ایران است تا از خمودگی درآیند (۶۰). اما ضمن فراموشی این نکته که خط ظریفی میانه استعمار و پیشرفته‌سازی وجود دارد، باز به دلیل روحیات خودبرتری‌بانه یک قدرت چیره، نمی‌تواند دست از تمسخر حجاب بردارد، نمی‌تواند در نظر آورد که ایرانی شاید اگر به وی تهاجم نشود، این توان را دارد که بدون استعانت از دیگران، پیشرفت کند. فکر می‌کند فقط در اروپا جاده بوده است، بر این باور است که هر ایرانی که دوست انگلیسی‌ها باشد یک جنتلمن واقعی است، و بر این عقیده استوار است که اگر یک ایرانی بخواهد با انواع فریبی‌های احترام‌آمیز، مانع منافع یک بریتانیایی در خاک غیر شود، حتماً باید مرتکب عمل دروغ بشود (۶۱). زیرا حتی در طبیعت کوه و دشت و جنگل نیز میان ایران و بریتانیا، تناقض وجود دارد (۶۲). در این تمایزها، ویژگی قلم کرزن، پردازشی زبان‌شناسانه، زیرکانه و دیپلماتیک است: شکایت از کاربرد ایرانی خلیج فارس که گذرنامه او را مطالبه می‌کرده و البته خارج از تصور یک "لرد بریتانیایی صاحب" است، دین خوبی شوشتریان و مخالفت آنان را با بریتانیایی‌ها، تعصب می‌خواند و بر نمی‌تابد. ماجراجویی یک انگلیسی را "محبوب"، تلقی می‌کند ولی همین نوع رفتار را نزد یک ایرانی سرزنش‌پذیر می‌بیند، فقط روسیه را مانع اقدام‌های اصلاحی در ایران می‌داند و انگلستان را عامدانه فراموش می‌کند. تمام آرامش موجود در خلیج فارس را مرهون انگلستان می‌داند، ولی دلیل حضور انگلستان را در منطقه - که دفاع از نخجیرگاه اختصاصی یا هندوستان باشد - به عمد به دست فراموشی می‌سپرد. زیرکانه

جنوب ایران را بهتر از شمال ایران تلقی می‌کند، تنها به این دلیل ساده که یکی تحت نفوذ بریتانیا و دیگری در زیر سایه روسیه تزاری است. تمام آثار خوب عصر جدید در ایران را ناشی از تلگراف - و در نتیجه - انگلستان می‌داند (۶۳). و با زیرکی تمام، به نحوی وهن‌آلود، برتری بی‌چون و چرای بریتانیایی را به تصویر می‌کشد:

سرهنگ استیورت و بانو شیل داستان شنیدنی راجع به یک افسر انگلیسی نقل کرده‌اند که در حدود سال ۱۸۳۰ به دست راهزنان بختیاری اسیر افتاده بود؛ با آنها مأنوس شد و در همان جا زنی گرفت و نام درویشعلی بر خود نهاد و به دین اسلام درآمد. بعد از مدتی چون از زندگانی ایلی و آن بانو خسته شد او را با الاغی معاوضه و تا طرابوزان سفر کرد و با کشتی راه وطن خویش پیش گرفت و از فروش الاغ هم چند شیلینگی کاسبی کرد (۶۴).

قضاوت‌های منصفانه‌ای نیز دارد؛ زیرا اروپاییان بیکاره‌ای را که به ایران می‌آیند، "کرکس لاشخور" می‌نامد، و از آنان به واسطه چپاول آثار تخت جمشید انتقاد می‌کند.^{۶۵} سیرت و خوی ایرانی را - راسخ یا منحنط - نتیجه نظام خاصی می‌داند که "فرض‌های شتاب‌آمیز کلی" (۶۶) را برنمی‌تابند و می‌بایست به نحوی عمیق‌تر، موضوع را دریافت:

در تحت سیستم حکومتی دو پهلو ... یعنی دستگاه اداری که در آن هر نفری هم راشی است و هم مرتشی و جریان قضایی که هم فاقد دادگاه و هم بدون قانون است، می‌توان به آسانی دریافت که دل بستن و اعتماد به کار حکومت، دور از حزم و احتیاط خواهد بود ... ممکن است در ایران جاده‌ها و راه‌آهن ساخت و منابع ثروت خیز آن را به کار انداخت و قشونش را آماده و کارگرائش را ناندار کرد، ولی باز هم هماهنگی و انبازی او با ملت‌های متمدن میسر نخواهد گردید، مگر آنکه به کنه روح مردم امکان رسوخ باشد و تکان جدید و عمیق در سیرت ملی و رسوم و مبانی آن پدید آید (۶۷).

اشاره عاقلانه و درست او به تمایز شرق و غرب - و یا به تعبیر بهتر ایران و بریتانیا - نشان از هوشیاری و اشراف او بر موضوع دارد که در نهایت نوعی انفکاک از خود برتربینی و گزافه‌گویی را نمایندگی می‌کند:

باید در خاطر داشت که رسم و راه اهالی شرق با ما فرق دارد و طرز فکر آنها نیز با ما یکی نیست. غالباً وقتی که خیال می‌کنیم آنها عقب مانده و ابله‌اند،

ایشان هم ما را فضول و یاوه سرا می‌پندارند. گردونه زمان در نزد ایشان آهسته می‌گردد و اعتنایی به حدت در امور و غرّش چرخ‌های صنعتی ندارند. سیستم ما شاید ما را رواست، ولی متساویاً به همان اندازه و یا اصلاً مفید به حال ایشان نیست (۶۸).

کرزن نیز هرچه باشد در قضاوت‌های آمیخته به عدل، انصاف، ناراستی و کژفهمی‌اش، نمودگر یک انگلیسی کرسی‌نشین است که می‌خواهد پیوند مبتنی بر فرادستی و فرودستی میان غربیان و شرقیان را توجیه کند، بنابراین مانند دیگر پروردگان قدرت تسلط‌گرای بیگانه استعمار، ایرانیان را گاهی اوقات به صفت‌هایی موصوف می‌کند که هیچ‌گاه عمومیت آنها نزد وی و حتی نزد هیچ‌فرنگی دیگری اثبات شده نیست. برخوردی گذرا با انسان‌هایی از بن متفاوت، نمی‌تواند مبنایی عاقلانه برای تصمیم‌گیری در باب آن چیزی باشد که وی بارها "دیگری ایرانی" را با آن مورد نوازش قرار داده است.

۳-۶- سرآرتور هاردینگ

دیپلماتی هوشیار که زیرکی‌اش از موذی‌گری سبقت نمی‌گیرد، ولی نیش‌ها را بدون نوش وارد می‌کند: نکته‌هایی مثبت در زندگی امین‌السلطان می‌بیند، ولی بدون درنگ آن را با سرسپردگی وی به انگلستان، موجه و معقول می‌نمایاند؛ می‌گوید پادشاه "مسلمان" هرگز مخلوق بی‌گناهی را نمی‌کشد، ولی بدون درنگ عقوبت‌های وحشیانه و شکنجه‌های قرون وسطایی ناصرالدین شاه - همان ستمگر کامل العیار شرقی - را علیه بایبان به رخ می‌کشد. رکوع و سجود طولانی عین الدوله را بدون درنگ به علاقه وی به پول و طمعکاری‌اش گره می‌زند (۶۹) و نتیجه‌گیری از پیش تعیین شده‌ای را بر عهده خواننده می‌گذارد. قضاوت‌های جانبدارانه‌اش گاهی لحن خودستایی افراطی می‌گیرد و می‌نویسد در دعاوی دادگاهی حتی انگلیسی‌ها علیه منافع ملی بریتانیا و بر له حق و حقیقت رأی می‌دهند (۷۰)، ولی کدام حق، بزرگ‌تر و مشهودتر از حقوق ملتی اسیر و فقیر است که هیچ‌گاه نزد قلم وی، محکومیت نمی‌یابد؛ وانگهی ایرانی، تحقیر هم می‌شود و رفتار و نهاد ایرانی را سزاوار چیزی پایین‌تر از تحقیر می‌نامد (۷۱)، لحن ضد روس وی هیچ‌گاه به شماتت هم‌تایان انگلیسی آنها نمی‌انجامد و روسیه همچنان

«کابوس سیاه و سنگین افتاده بر سینه ایرانیان» لقب می‌گیرد (۷۲). روحانیون و مجتهدان ایرانی را فقط با موضع‌گیری‌های ضد روسی آنها، و نه علیه انگلستان، می‌شناسد (۷۳) و ایرانیان را به همان دلیلی محکوم می‌کند که خود وی بیشتر اسیر آن است:

ایرانیان که عادت دارند اعمال سایر کشورها و حکومت‌های جهان را همیشه با معیارها و روش‌های معمولی خود قضاوت کنند (۷۴).

حتی به زبان و لهجه و گویش نیز رحم نمی‌کند و «نعم» عربی را به «بع بع کردن یک گوسفند» شبیه می‌کند (۷۵). هنگامی که می‌خواهد راه و رسم حکومتگری را به والیان ایرانی ایالت‌های مرزی گوشزد کند - به ویژه در باب کرمانشاه به علاء الدوله و در باب خوزستان به عین الدوله پند می‌دهد - دم خروس از آن جا نمایان می‌شود که این دو ایالت واجد ویژگی راهبردی برای انگلستان بوده‌اند و بریتانیا، نیازمند آرامش و ثبات در آن دو منطقه مهم بوده است؛ بنابراین سرکوب خشن یک ملت، دیگر جایی در انسان‌شناسی وی ندارد:

علاءالدوله در همان اوایل انتصابش به استانداری کرمانشاهان برای این که زهر چشمی از خطاکاران و یاغیان آن ایالت بگیرد دستور داده بود عده‌ای از دزدان مشهور و خون‌آشام آن نواحی را که در قتل و غارت مردم بی‌رحمی به خرج داده بودند، در داخل ستون‌های مرزی که حدود قلمرو فرمان‌روایی‌اش را مشخص می‌کرد، جای بدهند و سپس دورشان را آجر و سیمان بکشند تا اشراق محکوم در همان وضع، زنده به گور بمیرند و درس عبرتی برای دیگران باشند. و این شیوه رعب‌آور علاءالدوله به قراری که شنیدم تأثیری عمیق و بسیار سودمند در سایر دزدان آن نواحی که به پیشه راهزنی و ایجاد فتنه و آشوب اشتغال داشتند، بخشیده بود (۷۶).

হারدینگ نیز یک شرق‌شناس است که از «شناسایی غارهای باستانی و شگفت‌انگیز نمک در جزیره قشم» (۷۷) نمی‌گذرد و مصرانه پی‌جوی آن می‌شود. ولی وظیفه دیپلماتیک وی، امری فراتر از شناسایی صرف را می‌طلبد؛ بنابراین هاردینگ با تبختری تمام که حکایت از فرادستی فرنگی دارد و نزد ذهن وی نیز موجه، مستدل و معقول است، ایرانی را در موضعی حقیر و ضعیف می‌پندارد که می‌بایست در چنبره قدرت رعب‌آفرین بریتانیا باشد. چون ایران تنها به واسطه هندوستان و منع نفوذ روسیه، در

تداوم بازی بزرگ، مهم و استراتژیک است؛ بنابراین می‌بایست به مثابه حیوانی دست آموز در دسترس مربی سیرک باشد. این ایران حقیر و ضعیف، موجودیتی مستقلانه از خود ندارد، بلکه تنها به حکم ضرورت‌های تاریخی و ژئوپولیتیک، محکوم به استقلال است. "دیگر - ایران‌شناسی" بریتانیایی‌ها، در مجموع عبارت از تصویرسازی برای موجه نشان دادن یک پیوند مبتنی بر فرادستی - فرودستی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ادعای اساسی جامعه‌شناسی معرفت مبتنی بر یک پرسش اساسی است که آیا مشارکت انسان در حیات اجتماعی، هیچ نوع تأثیری بر معرفت، اندیشه و فرهنگ او دارد یا نه؟ همچنین به موضوعاتی که باید شناخته شوند تعیین می‌بخشد. ر.ک: پل ادواردز، *فلسفه تاریخ: مجموعه مقالاتی از دایره‌المعارف فلسفه*، ترجمه بهزاد سالکی، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵)، صص ۲۲۸-۲۲۷. چنین پرسش و ادعایی در تداوم باور سوفسطاییان نسبت به شناخت و شناسایی است: چقدر از آنچه ما فکر می‌کنیم درباره طبیعت می‌دانیم، واقعاً عینی و چقدر ساخته ذهن ماست؟ به راستی آیا معرفتی که ما به طبیعت داریم همان است که طبیعت هم به واقع هست؟ ر.ک: دیوید هامیلتون، *تاریخ معرفت‌شناسی*، ترجمه شاپور اعتماد، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۲.
۲. ریچارد هنری پایکن و استرول، آروم، *متافیزیک و فلسفه معاصر*، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، چاپ دوم، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵)، ص ۱۳.
۳. در رویکرد مدرن، طبیعت ابهت رازگونه خود را از دست می‌دهد و به ابژه تبدیل می‌شود و انسان، به طبیعت، به چشم شیئی دیگر یا یک چیز بیرونی و یا موضوعی قابل شناخت و وسیله‌ای برای ارضای نیازهای خود می‌نگرد. در هستی‌شناسی مدرن، تمام جهان و طبیعت می‌بایست تحت سیطره انسان قرار گیرند. وجود هر "دگری"، خواه طبیعت و خواه متافیزیک، منوط به وجود انسان است. در دوران مدرن، انسان به سوژه کل تاریخی تبدیل می‌شود، انسانی که خلاف تصور آگوستینی که بشر مهبوط را گناهکار می‌داند، انسانی بی‌گناه و سرور کل است. ر.ک: مالکوم واترز، *جامعه سنتی و جامعه مدرن*، ترجمه منصور انصاری، (تهران: نقش جهان، ۱۳۸۱)، ص ۲۴.
۴. ادموند هوسرل و دیگران، *فلسفه و بحران غرب*، ترجمه رضا داوری اردکانی، محمدرضا جوزی و پرویز ضیاء شهابی، چاپ دوم، (تهران: هرمس، ۱۳۸۲)، صص ۵ تا ۸.

۵. رضا داوری اردکانی، *دریاره غرب*، (تهران: هرمس، ۱۳۷۹)، ص ۲.
 ۶. آندره دارتینگ، *پدیده‌ارشناسی چیست؟*، ترجمه محمود نوالی، (تهران: سمت، ۱۳۷۳)، ص ۴۵.
 ۷. ابژکتیویته را گونه‌ای دیگر نیز باز شناسانده‌اند:
- ظرفیت یک مشاهده‌گر علمی برای دیدن دنیای تجربی آن طور که واقعاً هست و کیفیت مجموعه دانسته‌های حاصل از آن. ر.ک: جولوس گولد و ویلیام کولب، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام و دیگران، (تهران: مازیار، ۱۳۷۶)، ص ۵۹۴. بنا به یک تعبیر، شناسایی، قدرت می‌آورد و قدرت، استیلا؛ و استیلا، افراد را بر خلاف میلشان، کنش‌پذیر می‌نماید. ر.ک: پیتر میلر، *سوژه، استیلا و قدرت در نگاه هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانپنده، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۲)، ص ۱۰.
۸. علم در مرحله‌ای از تکوین خود برای بسط، تطبیق و آزمون نظریه‌هایی که مقوم آن هستند مشتمل بر مجموعه‌ای از تکنیک‌ها می‌شود. شرق‌شناسی به مثابه یک علم، با تسلط یافتن بر موضوع شناخت، یک پدیدار اجتماعی می‌گردد. ر.ک: آلن فرانسیس چالمرز، *چستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*، ترجمه سعید زیباکلام، (تهران: سمت، ۱۳۷۸)، ص ۱۴۱. موضوع سلطه، شرق است و عامل آن غرب؛ که از طریق شناسایی دانشورانه و آکادمیک شرق، گسترش می‌یابد. فرض بی‌همتا بودن غرب که تضادی میان "غرب پویا و شرق راکد"، را بر می‌انگیزاند سبب می‌شود شرق مجموعه‌ای از شکاف‌ها و یا فهرستی از کاستی‌ها و کژی‌ها تلقی گردد و فرهنگ دیگر یا غرب، براساس ویژگی‌هایی چون عقل‌گرایی، دموکراسی و پیشرفت صنعتی مورد قضاوت قرار گیرد. طبق دیدگاه فوکو در تحلیل دانش، گفتمان شرق‌شناسی، گونه‌شناسی شخصیت‌ها را با خود به همراه می‌آورد و از باب نمونه، انسان فعال غربی را در برابر فرد شهوت‌ران شرقی، غربی منطقی را در برابر شرقی غیرقابل پیش‌بینی، و سفیدپوست مهربان را در برابر زردپوست بی‌رحم قرار می‌دهد. وظیفه شرق‌شناسی، کاهش پیچیدگی مغشوش جوامع شرقی و تبدیل فرهنگ شرقی به سطحی قابل درک و کنترل‌پذیر بود. ر.ک: بریایان ترنر، *شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی شدن*، ترجمه غلامرضا کیانی، (تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک، ۱۳۸۱)، ص ۱۲. حال از درون مایه شرق‌شناسی:
- آنچه از رهگذر چنین گفتمانی بر ذهن و روان انسان غربی دیکته شد، امکان و اساساً بایستگی و شایستگی صحبت کردن برای / به جای دیگران بود. ر.ک: همان، ص ۱۱.
۹. داوری اردکانی، پیشین، صص ۲۰۱.
 ۱۰. ادوارد سعید، *شرق‌شناسی، شرقی که آفریده غرب است*، ترجمه اصغر عسگری خانقاه و حامد فولادوند، (تهران: عطایی، ۱۳۶۱)، صص ۷ و ۱۲.
 ۱۱. شرق در نزدیکی اروپا، محل عظیم‌ترین، ثروتمندترین، قدیمی‌ترین مستعمرات، منبع تمدن‌ها، منشأ زبان‌ها، رقیب فرهنگی و عمیق‌ترین و مکررترین تصاویری است که غرب از دیگران (others) دارد. ر.ک: ادوارد سعید، *شرق‌شناسی*، پیشین، ص ۱۴. بنابراین، شرق‌شناسی برای غربیان، حتمی‌الوصول و

سهل الوصول است؛ شرقی که غرب در باب آن قضاوت و واقعیت‌های آن را بررسی می‌کند و آن را از صرف یک تفکیک جغرافیایی نابرابر فقر و ثروت به زنجیره‌ای از توجهات حساب شده و معطوف تبدیل می‌نماید. "معادله تفوق و برتری حقارت و کوچکی، از آن جا شکل می‌گیرد که دلیل برتری و تفوق، دانش و معرفت کشوری نسبت به کشور دیگر است. جمله "ما، آن را می‌شناسیم"، دقیقاً به این معناست که چون ما، آن را می‌شناسیم، "آن" وجود دارد. ر.ک: همان، ص ۶۴ و ۶۷. شرقی، ساده لوح، زود فریب، فاقد انرژی و انگیزه، چاپلوس و متملق، فریبکار، اهل پیوندهای پنهانی، دروغگو، بدگمان، بی حال و مثل بچه می‌شود، در حالی که اروپایی، واضح، صریح، روشن، نجیب، اصیل، منطقی، فاضل، پخته و طبیعی انگاشته می‌شود. ر.ک: همان، ص ۷۵-۷۷. سیاحان و سفرنامه‌نویسان، نقش واسطه فهم "دیگری فرهنگی" را ایفا کرده‌اند. سفرنامه‌ها، مهم‌ترین واسطه‌های تجربه میان فرهنگی، به خصوص در حیطه بین تمدنی محسوب می‌شوند. سفرنامه‌ها، بیش از آنکه دیگری یعنی شرقی یا ایرانی را به نمایش بگذارند خود عامل فهم، یعنی سنت غربی را در درک دیگری به نمایش می‌گذارند. سفرنامه‌ها، طایفه‌های انسان‌شناسی به معنای علم شناخت و فهم دیگر بودگی فرهنگی بوده‌اند. سفرنامه‌ها، ویژگی‌هایی را به میان می‌کشند که از یک سو، نشانگر برتری تمدنی و فرهنگی غرب، تعصب مذهبی شرق، یکدستی شرق، حق مسلم غرب برای کسب منافع "خود-مشروع" خوانده‌اش در شرق است؛ و از دیگر سو، فاقد ویژگی گفتگویی میان دو طرف برابر است؛ زیرا در افق سفرنامه‌نویس‌ها، هم پیش فرض‌ها و انگاره‌های پیشینی وجود دارد، هم زبان نمی‌دانند و هم دیالوگ را به دست فراموشی می‌سپرنند، و به پرور ساختن مونولوگی درباره شرق می‌پردازند. در آن میان، نوشته‌های انگلیسی نسبت به همه سفرنامه‌نویسان کشورهای دیگر درباره ایران عصر قاجار، غنی‌تر هستند؛ دلیل آن چیزی جز این واقعیت اساسی نیست که در سراسر طول این دوره، بریتانیا برای دفاع از توسعه امپراتوری خود در هندوستان، بیش از هر قدرت دیگری به جز روسیه تزاری، به ایران علاقه‌مند بود.

۱۲. ادوارد سعید، *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱)، ص ۱۶.

۱۳. همان، صص ۳۱ و ۳۲.

۱۴. برابیان ترنر، پیشین، ص ۱۲.

۱۵. ریدر ویلیام بولارد و کلارمونت اسکراین، *شترها باید بروند*، ترجمه حسن ابوترابیان، (تهران: نشر نو،

۱۳۶۲)، صص ۴۲ و ۳۷.

۱۶. همان، صص ۵۰ و ۵۲.

۱۷. همان، صص ۶۸ و ۱۰۶.

۱۸. همان، ص ۸۵

۱۹. همان ص ۶۵

۲۰. همان، صص ۸۹ و ۹۰.

۲۱. ریدر ویلیام بولارد، *خاطرات سرریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران: نامه‌های خصوصی و گزارش‌های*

- محرمانه، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، چاپ دوم، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۸)، صص ۲۷، ۳۷۱، ۱۶۷.
۲۲. همان، ص ۱۷۸.
۲۳. همان، ص ۱۷۱.
۲۴. همان، ص ۲۰۷.
۲۵. دنیس رایت، *انگلیسیان در ایران*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، (تهران: اختران، بی تا)، ص ۹.
۲۶. همان، ص ۱۸.
۲۷. همان، ص ۲۲.
۲۸. همان، ص ۲۵.
۲۹. همان، صص ۵۱ و ۵۲.
۳۰. همان، ص ۷۸.
۳۱. همان، ص ۳۰.
۳۲. همان ص ۱۱۹.
۳۳. همان، ص ۱۶۴.
۳۴. همان ص ۲۵۱.
۳۵. پرسى سايكس، *سفرنامه ژنرال سرپرسي سايكس يا ده هزار ميل در ايران*، ترجمه حسين سعادت نوری، چاپ دوم، (تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۶)، ص ۴۸.
۳۶. همان، ص ۳.
۳۷. همان، ص ۴۳۹.
۳۸. همان، ص ۲۰.
۳۹. همان، صص ۳۵ و ۴۳۵ و ۴۳۶.
۴۰. همان، صص ۱۰ و ۱۱ و ۴۲۲.
۴۱. همان، ص ۳۱۹.
۴۲. همان، ص ۲۸۸.
۴۳. همان، ص ۱۷۳.
۴۴. همان، ص ۱۵۱.
۴۵. همان، صص ۱۱۸ و ۳۹۱ و ۲۷۰ و ۴۵۱ و ۴۵۳.
۴۶. همان، ص ۴۵۱.
۴۷. جیمز بیلی فریزر، *سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی از مرز ایران تا تهران و دیگر شهرستان‌های ایران*، ترجمه و حواشی از منوچهر امیری، (تهران: توس، ۱۳۶۴)، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.
۴۸. همان، صص ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۹۹ و ۱۴۰ و ۲۶۰ و ۱۴۳.
۴۹. همان، صص ۶۳ و ۶۵.

۵۰. همان، صص ۲۱۸ و ۳۵۵ و ۳۹۷.
۵۱. همان، صص ۲۶۱ و ۲۶۲.
۵۲. همان، ص ۲۹۱.
۵۳. همان، صص ۶۰ و ۶۱.
۵۴. همان، صص ۵۹۳ و ۵۳۷ و ۴۴۹.
۵۵. همان، ص ۱۷۷.
۵۶. همان، ص ۸۶.
۵۷. همان، صص ۳۵۸ و ۳۵۹.
۵۸. جرج ناتانیل کرزن، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، (تهران: علمی و فرهنگی، جلد اول، ۱۳۶۷)، صص ۳۴ و ۳۵ و ۳۶۸.
۵۹. همان، جلد دوم، ص ۴۸.
۶۰. همان، صص ۷۳۶ و ۷۳۷.
۶۱. همان، جلد اول، صص ۱۹۱ و ۱۷۵ و ۶۲۸ و ۶۰۲ و ۳۶۵.
۶۲. همان، صص ۳۵ تا ۳۷.
۶۳. همان، جلد دوم، صص ۴۹۶ و ۴۴۶ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۷۱۴ و ۵۵۳ و ۷۳۲.
۶۴. همان، ص ۳۵۱.
۶۵. همان، جلد اول، ص ۴۴۱ و جلد دوم، صص ۲۳۱ و ۲۳۲.
۶۶. همان، جلد اول، ص ۶۳۶.
۶۷. همان، صص ۶۰۰ و ۶۰۱.
۶۸. همان، جلد دوم، ص ۷۵۰.
۶۹. آرتور هاردینگ، *خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در ایران در عهد سلطنت مظفرالدین شاه قاجار از دوران ماموریتش در هندوستان - مصر - ایران*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، (تهران: کیهان، ۱۳۷۰)، صص ۱۶۳ و ۱۷۷ و ۲۷۱.
۷۰. همان، ص ۱۸۵.
۷۱. همان، ص ۱۹۱.
۷۲. همان، ص ۲۹۱.
۷۳. همان، ص ۲۲۹.
۷۴. همان، ص ۲۴۳.
۷۵. همان، ص ۲۳۷.
۷۶. همان، ص ۲۳۵.
۷۷. همان، ص ۲۳۹.

قضاوت‌های بولارد

۵۶ بولارد، خاطرات،	ایرانی‌ها، آدم‌هایی از سنخ هیتلر را می‌ستایند.	۱
۵۹ بولارد، خاطرات،	ایرانی‌ها، از دریا چیزی سرشان نمی‌شود.	۲
۷۰ بولارد، خاطرات،	ایرانی‌ها، شکاک، بدبین و تهمت‌زن‌اند.	۳
۸۹ و ۸۸ بولارد، خاطرات،	ایرانی، خصلت بی‌رحمی ذاتی دارد.	۴
۱۰۹ بولارد، خاطرات،	ایرانی‌ها، کج‌خیال‌ترین اذهان را دارند.	۵
۱۱۷ بولارد، خاطرات،	ایرانی‌ها، مخلوقات بیچاره‌ای هستند.	۶
۱۳۲ بولارد، خاطرات،	در میان تمام طبقه حاکمه، یکصد مرد درستکار پیدا نمی‌شود.	۷
۱۳۷ بولارد، خاطرات،	دزدی در میان ایرانیان، هم سنت و هم تفریح است.	۸
۱۴۵ بولارد، خاطرات،	خصلت ذاتی ایرانیان، خباثت است.	۹
۱۶۰ بولارد، خاطرات،	مردم ایران، بیکار و کم‌کار هستند.	۱۰
۱۸۱ بولارد، خاطرات،	کم‌کم دارم باور می‌کنم یک مقام ایرانی دزد است و زیرکی را با دزدی یکی می‌گیرد.	۱۱
۲۰۱ بولارد، خاطرات،	ایرانی‌ها، کارگزاران کارآمد و صادق ندارند و کم‌کار و فاسدند.	۱۲
۲۰۴ بولارد، خاطرات،	شهامت اخلاقی ایرانیان کم است و می‌توان با آنها مثل سگ رفتار کرد.	۱۳
۲۰۸ بولارد، خاطرات،	تنها سه مرد صادق در ایران هست.	۱۴
۲۱۶ و ۲۱۷ بولارد، خاطرات،	مدیریت ایرانی از صدر تا ذیل خراب است. چه جماعتی!	۱۵
۲۱۷ بولارد، خاطرات،	حتی ویتامین‌ها هم در ایران خوب انجام وظیفه نمی‌کنند.	۱۶
۲۱۹ بولارد، خاطرات،	مذاق ایرانی بی‌فرهنگ، زیرک، مزخرف‌گو و فاقد اصول اخلاقی است.	۱۷

۱۸	مردم ایران تا به آخرین نفر، بی‌مسئولیت و فاسدند.	بولارد، خاطرات، ۲۲۸
۱۹	ایرانی جماعت وفاداری ندارد و محال است که به یک کشتی در حال غرق شدن بچسبید.	بولارد، خاطرات، ۲۲۹
۲۰	در ایران، وضعیت فقدان کامل روحیه اجتماعی حاکم است.	بولارد، خاطرات، ۲۳۶
۲۱	ایرانی‌ها به نحوی تمسخرآمیز از رویدادهای اطراف خود بی‌خبرند.	بولارد، خاطرات، ۹۴
۲۲	دروغگویی، عادت ایرانیان است.	بولارد، خاطرات، ۲۳۸
۲۳	اعمال ایرانیان، غیرواقعی است؛ از جمله گریه کردن.	بولارد، خاطرات، ۲۴۳
۲۴	نمایندگان مجلس در ایران پست فطرتند و نمی‌توان شش آدم صادق در میان آنان یافت.	بولارد، خاطرات، ۲۴۴ و ۲۴۵
۲۵	ملت سبک مغز ایران به دشواری با حس مسئولیت رفتار می‌کند.	بولارد، خاطرات، ۲۴۵
۲۶	به ایرانی فقط در پی ثروت نامشروع بودن، شهامت و نیرو می‌دهد.	بولارد، خاطرات، ۲۵۹
۲۷	در ایران فقدان افراد قابل اعتماد چشمگیر است.	بولارد، خاطرات، ۲۶۹
۲۸	کارمند ایرانی از همان اول فقط می‌دزدد.	بولارد، خاطرات، ۲۶۹
۲۹	در ایران فقط بناهای کهن و باستانی است که آن هم ایراد دارد.	بولارد، خاطرات، ۲۶۸
۳۰	لجنزار ایران آدم شریف پرورش نمی‌دهد.	بولارد، خاطرات، ۲۷۰
۳۱	هیچ ایرانی، علاقه حرفه‌ای و شرافت ندارد.	بولارد، خاطرات، ۲۸۲
۳۲	ایرانی در همه چیزها و موارد، در گذشته زندگی می‌کند.	بولارد، خاطرات، ۲۸۲
۳۳	ایرانی، شخصیت جدا بافته دارد و لیاقت ملی در آن وجود ندارد.	بولارد، خاطرات، ۲۸۸
۳۴	شنوندگان ایرانی سخنران‌های خود را خنگ می‌نامد.	بولارد، خاطرات، ۲۸۸

۳۵	خلقت بعدی ایرانی‌ها، نوعی مگس است.	بولارد، خاطرات، ۳۰۱
۳۶	ایرانی آماده است که به خودش بخندد و سرکوفت را بپذیرد.	بولارد، خاطرات، ۳۰۴
۳۷	در ایران حد و حصری برای فساد و نفوذ وجود ندارد.	بولارد، خاطرات، ۳۳۲
۳۸	پزشک آمریکایی درباره خاصیت‌ها و فایده‌های پنی‌سیلین می‌گوید. پزشک ایرانی خوشحال می‌شود که می‌تواند جیبش را پر کند.	بولارد، خاطرات، ۳۵۴
۳۹	هیچ چیز در غرور و خودخواهی ایرانی نفوذ نمی‌کند.	بولارد، خاطرات، ۳۶۲
۴۰	هر کاری که آدم مصلح بخواهد در ایران انجام دهد بر صخره نادرستی جماعت ایرانی خرد می‌شود.	بولارد، خاطرات، ۳۷۱
۴۱	ایرانی‌ها، اذهانی سخت منحرف دارند.	بولارد، خاطرات، ۳۷۲
۴۲	ایرانی‌هایی که در فرانسه درس خوانده‌اند هیچ چیز یاد نگرفته‌اند، مگر روانی غیرصادقانه زبان.	بولارد، خاطرات، ۳۸۹
۴۳	ایرانی‌ها عاشق آزادی‌اند به آن معنا که هر کار بخواهند بکنند بتوانند و کسی مانع آنها نشود، ولی به طور کلی نسبت به حقوق فرد	بولارد، خاطرات، ۳۸۹
۴۴	ایرانی در مقایسه با آلمانی، خبثت‌های آنها را دارد، ولی شجاعت و قابلیت و بخار آنها را ندارد.	بولارد، خاطرات، ۳۹۰
۴۵	زمانی که یک ایرانی حرف می‌زند فکر می‌کند که یک پا داریوش کبیر است.	بولارد، خاطرات، ۳۹۱
۴۶	چهره نجیب سرهنگ انگلیسی تضادی چشمگیر با قیافه‌های بله یا شغال مانند ایرانیان داشت.	بولارد، خاطرات، ۳۹۴
۴۷	ایرانی‌ها عادت دارند از هیچ‌گونه نظم و قانونی تبعیت نکنند.	بولارد، شترها، ۲۲
۴۸	ایرانیان هیچ چیز جز زبان زور نمی‌فهمند.	بولارد، شترها، ۶۰
۴۹	خصیصه ذاتی ایرانی‌هاست که به جای تعیین مسبب واقعی کاستی‌ها و کژی‌ها، به دراز کردن حکیم باشی می‌پردازند.	بولارد، شترها، ۹۰
۵۰	عادت و رسم ایرانی، فرار از پرداختن مالیات است.	بولارد، شترها، ۹۳

قضایات‌های جانبدارانه رایت

۱	بیداری ایرانیان را در انقلاب مشروطیت ناشی از انگلستان‌شناسی میرزا ابوطالب لندنی تلقی می‌کند.	رایت، ایرانیان، ۱۰۸
۲	در روایت دنیس رایت از ایرانیان دوست خوب انگلستان، مطلب هست ولی از ایرانیانی که وطن‌خواهانه سرستیز با آنان داشتند، مطلبی نیست.	رایت، ایرانیان، ج ۲، ص نه
۳	معذرت‌خواهی ایرانیان از انگلستان هنگامی که به شرف ملی بریتانیا اهانت می‌شود، به سبب آن است که مردمان آسیا به رأی العین ببینند که بریتانیا نباید دست کم گرفته شود.	رایت، ایرانیان، ج ۲، ۲۰۵
۴	نفرت از دولت‌های کوچکی که جرأت می‌کردند دولت فخیمه را دست کم بگیرند.	رایت، ایرانیان، ج ۲، ۲۱۱
۵	اشاره به دزدی چند چنگال و قاشق توسط ایرانیان همراه پادشاه می‌کند، ولی عمری استعمار و چپاول را فراموش می‌نماید.	رایت، ایرانیان، ج ۲، ۲۴۴
۶	تعهدات انگلستان نسبت به ایران را در معاهده منعقدۀ توسط اوزلی مورد اشاره قرار می‌دهد، ولی تعهدات سنگین ایران را نه.	رایت، انگلیسیان، ۲۷
۷	می‌پذیرد که برخی ایرانی‌ها، انگلیسی‌خواه حرفه‌ای بوده‌اند.	رایت، ایرانیان، ج ۲، ۳۹۶
۸	نوخواهی‌های میرزا ملک‌خان را فقط ناشی از تأثیر اصیل اقامت وی در لندن می‌داند.	رایت، ایرانیان، ج ۲، ۳۱۸

قضایات‌های بی‌طرفانه و منصفانه رایت

۱	تفاوت زبان، دین و شیوه زندگی موجب سوء تعبیرها و سوء تفاهم‌های انگلیسیان درباره ایران شده است.	رایت، انگلیسیان، ۲۱۱-۲۱۰
۲	جویندگان اروپایی امتیازها، از اواخر قرن نوزدهم مانند لاشخورها بر سر تهران کمین کرده بودند.	رایت، انگلیسیان، ۱۵۴
۳	نهضت تنباکو نشان داد که ایرانیان، موجودات بی‌روح نیستند و زان پس باید آنان را به حساب آورد.	رایت، انگلیسیان، ۱۴۹
۴	در سوء تفاهم‌ها میان ایران و انگلستان، هم بریتانیایی‌ها در خور اعتراضند و هم ایرانیان.	رایت، انگلیسیان، ۲۱۱

رایت، ایرانیان، ج ۱، ۱۰۸-۱۰۶	تعریف و تمجید از انگلستان شناسی میرزا ابوطالب لندنی که "رذیلت‌ها و فضایل انگلش" را تقسیم‌بندی کرده و گفته بود.	۵
رایت، ایرانیان، ج ۱، ۱۵۴-۱۵۳	هنگامی که یک انگلیسی از ایرانیان با صفات نامقبول نام می‌برد سعی می‌کند رنجیده خاطر شدن هر دو را مورد امعان نظر قرار دهد.	۶

قضاوت‌های رایت درباره صفت‌های ایرانیان

رایت، انگلیسیان، ۵۰	کشوری بدوی با اکثریت جاهل.	۱
رایت، انگلیسیان، ۵۶	دو راه برای جلب هر ایرانی وجود دارد: تطمیع و تهدید.	۲
رایت، انگلیسیان، ۱۵۷	در ایرانی، روح بحث و تحقیق وجود نداشت. هنری مارتین کشیش، آن را در مباحثاتش با علما زنده کرد.	۳
رایت، ایرانیان، ج ۱، ۶۹	هیچ کاری در مملکت بدون تحفه و پول که رواج تام دارد، پیش نمی‌رود.	۴
رایت، ایرانیان، ج ۱، ۶۹	در ایران دروغ‌پردازی امری رایج است.	۵
رایت، ایرانیان، ج ۱، ۷۶	ایرانیان پول دوست‌اند. حتی می‌توانند پول بگیرند و سفیر بکشند.	۶

صفات مثبت ایرانی‌ها از منظر سایکس

سایکس، ۲۳۸	ایرانی: مؤدب، متعارف، ظریف، بذله‌گو، و حاضر جواب است.	۱
سایکس، ۱۰۷	ایرانی: ادب، تواضع، نشاط، سرزندگی، و بذله‌گویی دارد.	۲
سایکس، ۲۳۹	ایرانی: خوش‌وارد، مهمان‌نواز، علاقه‌مند به نظافت و پاکیزگی سر و وضع و لباس، با سخاوت و دست و دل باز است.	۳
سایکس، ۳۶۱	ایرانی: عموماً مهربان و مهمان‌نواز است.	۴
سایکس، ۴۵۰	مردم ایران روی هم رفته دارای شم سیاسی قابل تحسین می‌باشند و مسایل سیاسی را با واقع‌بینی تجزیه و تحلیل می‌کنند.	۵

صفات منفی ایرانی‌ها از منظر سایکس

۱	ایرانی‌ها معمولاً در مشاغل خود مطمع و با بصیرت نیستند، مگر آنکه زیر دست فرنگی‌ها کار بیاموزند.	سایکس، ۱۰۶
۲	پسرهای کند فهم.	سایکس، ۱۵۳
۳	برخی ایرانی‌ها بویی از تمدن نبرده و حریص و طماع و زبان نفهم‌اند.	سایکس، ۱۵۴
۴	ایرانی هنوز استعداد داشتن یک وزیر آزادی‌خواه و روشنفکر را نداشته است.	سایکس، ۲۱۰
۵	ایرانی‌ها برای وقت ارزش قایل نیستند. بنابراین ندرتاً از راه‌آهن استفاده می‌کنند.	سایکس، ۴۴۰

صفات ایرانی‌ها از منظر فریزر

۱	درنده‌خو، جلف، قاطرچی، بی‌آبرو.	فریزر، ۱۵
۲	بی‌رحمی، ملال‌آور، مهمان‌ناواز.	فریزر، ۱۸
۳	مشکل کردن کارهای ساده.	فریزر، ۲۰
۴	اشخاص رنگارنگ وحشی‌نما.	فریزر، ۲۸
۵	مخلوقات درنده‌خو و بچه‌ها مثل سگ یا مرغ خانگی.	فریزر، ۳۱
۶	با ایرانی نمی‌توان پیمان بست.	فریزر، ۳۷
۷	متقلب.	فریزر، ۷۳
۸	متعهد نبودن و پول را گرفتن و به چاک زدن.	فریزر، ۷۷
۹	عاشق طبابت، نصیحت مفت و مجانی و کنجکاو.	فریزر، ۲۱۱
۱۰	زنان عنترهای ماده هستند.	فریزر، ۲۳۸
۱۱	دزد شمردن همه افراد یک طایفه.	فریزر، ۲۹۲
۱۲	حیله‌گری، روباه‌صفتی و عادت‌های زشت.	فریزر، ۵۸۵
۱۳	کم‌ذکاوت.	فریزر، ۵۶۳
۱۴	اهل ارضای حرص و آز.	فریزر، ۵۳۵
۱۵	اهل کلک، حقه‌بازی و لخت کردن.	فریزر، ۵۲۵
۱۶	بی‌شرمانه دنبال مصالح خود بودن.	فریزر، ۳۳۹
۱۷	در برخی اماکن مذهبی، انسان‌ها به مثابه نفرت‌انگیزترین اشیاء.	فریزر، ۳۰۷
۱۸	اشیاء تلقی کردن انسان‌ها و گرم‌های مفروش نامیدن متوسلین اماکن مذهبی.	فریزر، ۳۰۵
۱۹	بدجنس و غیرقابل اعتماد.	فریزر، ۲۸۷
۲۰	شایع بودن تقلب و دروغ در کشور.	فریزر، ۲۷۲

صفات ایرانی‌ها از منظر کرزن

۱	فقدان حس وطن‌دوستی، فقدان شهامت کار.	کرزن، ج ۱، ۸۰۹
۲	بی‌اعتنا نسبت به توصیه و دلالت.	کرزن، ج ۱، ۷۰۹
۳	سماجت فطری خاص مردم ایران مبتنی بر اصلاح‌ناپذیری.	کرزن، ج ۱، ۵۹۶
۴	پادشاه ایران صفاتی دارد که در هیچ کجای دنیا نیست.	کرزن، ج ۱، ۵۲۵
۵	علاقه‌مندی بی‌حد ایرانی به زینت و بلور.	کرزن، ج ۱، ۴۳۷
۶	تعلق خاطر ایرانی‌ها به پول و مال.	کرزن، ج ۱، ۲۹۹
۷	نداشتن حظ مسافرت نزد ایرانی‌ها.	کرزن، ج ۱، ۱۶۲
۸	بی‌عاطفگی محرز برخی از ایرانی‌ها.	کرزن، ج ۱، ۶۷
۹	تغییرناپذیرند و کند.	کرزن، ج ۱، ۳۳ و ۳۲
۱۰	بی‌آزارند و محجوب و به دیگران حمله نمی‌کنند.	کرزن، ج ۲، ۷۱۷
۱۱	برخی ایرانیان مایه ننگ بشری‌اند.	کرزن، ج ۲، ۷۱۷
۱۲	نبوغ ایرانی مبتنی بر عدد و رقم نیست، بلکه بر حرف و بیان استوار است.	کرزن، ج ۲، ۵۶۰ و ۵۹۹
۱۳	شیوه حل اختلافات در ایران، خشونت‌آمیز، و در کوچه و خیابان است.	کرزن، ج ۲، ۴۴۷
۱۴	اکثر ایرانی‌ها تقیصه اخلاقی دارند.	کرزن، ج ۲، ۳۶۵
۱۵	بی‌اعتماد و بدبین.	کرزن، ج ۲، ۳۶۰
۱۶	برخی اقوام ایرانی، فاقد همه چیزند.	کرزن، ج ۲، ۳۲۸
۱۷	شجاعت در ایران قدر و ارج ندارد.	کرزن، ج ۲، ۱۷

صفات ایرانی‌ها از منظر هاردینگ

۱	اغراق‌گویی، صفت و خصیصه ذاتی ایرانی است.	هاردینگ، ۲۳۵
۲	دستگاه سلطنت در ایران کاملاً از حیز احترام افتاده است.	هاردینگ، ۱۸۹
۳	در تمام کشورهای فاسد مشرق زمین و از جمله ایران، راز را می‌توان با پول خرید.	هاردینگ، ۱۸۳
۴	ایرانیان، فوق‌العاده مغرور و خودپسند هستند.	هاردینگ، ۱۷۲
۵	دزدی و فریبکاری و دغل، ویژگی خاص ایرانی است که جا دارد در داستان‌های	هاردینگ، ۱۶۸ و ۱۶۹
۶	در ایران با شکنجه‌های قرون وسطایی، دمار از روزگار متهم درمی‌آورند.	هاردینگ، ۱۶۳
۷	پول اکسیر شهفریب در ایران است و همه سیاستمداران ایران، پولکی هستند.	هاردینگ، ۱۵۲